

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در بحثی که دیروز گذشت در بحث ابتدائاً تحلیل لغوی ما بود و بعد بحث قانونی و تحلیل قانونی، در بحث تحلیل لغوی آن مثالی که بارزتر است متعرض شدیم مثل لا تبع ما لیس عندک مثلاً یا لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه، و مشابه ذلک یا مثل لا تشرب الخمر، عرض کردیم طبق قواعدی که در لغت عرب هست لا معنای اعدام دارد لکن به صورت اندکاک در غیر، معنای حرفی است که مندکاً در غیر نفی می کند و این غیری که در این جا می شود تصور کرد یکی هیئت است، یکی ماده است، نسبت به هیئت اگر باشد تحریم در می آید، زجر گرفتند و نسبت به ماده اگر باشد فساد در می آیدد یعنی می گوید بیع نیست، لا تبع ما لیس عندک بیع نیست یعنی دو تا کار کرده، هم گفته نکن نفروش و هم گفته اگر فروختی بیع واقع نمی شود. عرض کردیم این احتمالاتی که در کلمات اصحاب هست یا هر دو است این در طی تاریخ اسلامی روی این مسئله زیاد بحث شده است من حیث المجموع که یا یکی است که غالباً مشهور قائل به این هست که آن یکی همان حکم تحریمی است و اما حکم وضعی که فساد باشد عده زیادی قائلند که این بالملازمه ثابت می شود و إلا صراحتاً همان حکم تحریمی است و عرض کردیم این است که لذا در ملازمات آوردند نه که در عبادت. بعضی ها هم گفتند نه آقا دلالت بر فساد نمی کند، در عبادات آوردند، در معاملات گفتند دلالت بر صحت می کند نه این که فساد نمی کند، فقط این نیست که دلالت بر فساد نمی کند بلکه دلالت بر این می کند اگر گفت لا تبع ما لیس عندک یعنی بیع هست، نهی از بیع باید خود بیع محقق بشود، اگر گفت چیزی مثلاً از کارخانه های فرض کنید زمان ما آمریکائی نخرید یعنی این خریدن درست است، دارد نهی از آن می کند، باید خریدن محقق بشود تا نهی از آن باشد و إلا معنا ندارد که نهی از او باشد، این هم حرف ابوحنیفه پس در نهی در خصوص معاملات هم سه رای مطرح است بنا بر مشهور، یکی این که حرمت است، البته آرای بیشتر و مجموع آرا، حرمت است و صحت و فساد نیست، یکیش این که حرمت هست و فساد هست به ملازمه، یکیش هم این است که حرمت هست و صحت هم

.....
هست، یکی دیگر هم این است که اصلا فساد هست و حرمت نیست، در معاملات یا در اجزا و شرایط لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه فقط فساد هست و حرمت نیست چون حرمت معنا ندارد، یک رای هم که عرض کردیم این از بعضی عبارات در می آید که نه حرمت هست و نه فساد هست، فقط یک نوع جزا بر آن مترتب می شود، این یک تفسیر یا نه حرمت هست و نه فساد هست، فقط یک اثر دیگری، فرض کنید مثلا می گوید شما باید این خیابان را آسفالت بکنید اگر آسفالت نکرد نه مراد بعث است نه زجر است، هیچ کدام نیست، فرض کنید آسفالت که نکرد خود دولت آسفالت می کند و پول را از او می گیرد، هیچ نوع عقوبتی هم توش نیست یا مثلا اگر خیابانی که آسفالت نشد منشا آثار شد، بروز عوارض مثل امراض، پول درمان را از این شخص می گیرند نه به عنوان جزا و عقوبت، چون به عنوان این که خود قوانین یک واقعیتهایی دارند و آن مثلا فرض کنید خیابانی که آسفالت نیست خودش ذاتا یک اقتضائی دارد، یک نکته ای و یک مطلبی را می طلبد، آن مطلب این است که باید آسفالت بشود و همچنین قضایای اجتماعی، قضایای اجتماعی یک واقعیتهایی دارند، اگر به صورت قانونی در می آید بیان آن واقعیت است پس شما اگر انجام ندادید آن واقعیت مترتب می شود، این هم یک تفسیر دیگر.

پرسش: بعث و زجر که نیست ارشادی است؟

آیت الله مددی: تقریبا ارشادی است مثلا به این معنا که ارشاد است به یک واقعیت هایی و دیگر نه زندانی دارد و نه بعثی دارد و نه زجری دارد، همان واقعیتهایی که در جای خودش محفوظ است

علی ای حال ما دیروز توضیحاتش را عرض کردیم، انصافا هم بحث سنگینی است، معلوم شد که از اول اسلام روی این مباحث بحث شده و عرض کردیم کرارا و مرارا حالا این مثال که خودش یک مشکل دارد لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه که مشکلاتش را گفتیم، از این بدتر صلّ و لا تغصب است که آیا آن هم همین حکم را دارد یا ندارد یا اعتبارات دیگری در آن هست إلی آخر صحبت هایی که شده، این ها بحث هایی است که کلا در دنیای فقه و علم اصول و در دنیای اسلام مطرح شده و بحث های اساسی هم هست، خود من تمایلم این است که ما به ظاهر لفظ اکتفا بکنیم و لا را به هر دو بزنیم، هم حرمت باشد و هم حکم تکلیفی باشد چون معنای

.....
اندکاکي دارد و عرض کردیم ظواهر عبارات قدمای اصحاب ما هم همین است مثلاً می نوشتند و تحریم الصلوة فی وبر ما لا یوکل لحمه، صلوة حرام است یا مثل همین روایتی که الان خواندم حرامٌ بیعها و ثمنها، این حرامٌ بیعها جنبه های تکلیفی باشد و ثمنها جنبه وضعی باشد پس مراد از لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه هم نماز خواندن در آن حرام است که ظاهر عبارات قدماست و هم این نماز فاسد است، آن وقت این نتیجه اش این می شود که این لا به هر دو می خورد، الان بین علمای ما می گویند حرمت تکلیفی معنا ندارد، اگر کسی در لباس وبر ما لا یوکل لحمه نماز خواند که عقوبت ندارد، نهایت نمازش فاسد است، اگر هم نماز درست خواند هیچی، و این مبتنی بر این است که بگوییم انصافش این است که از مجموعه ادله در می آید که چرا انسان حق ندارد با وجود نهی از صلوة در ما لا یوکل لحمه نماز بخواند ولو بعد اعاده بکند، خود این کار منفی است، خود این کار منهی است، خود این کار درست نیست، حالا این راجع به این قسمت. این اجمال بحث چون الان بنای ما بحث اصول نیست.

از این مشکل تر، حالا بحث لا که نسبتاً واضح است چون حرف است، از این مشکل تر تحدید مدلول کلام در آن جایی است که جمله امر است نه نهی، مثل اوفوا بالعقود، محل کلام ما این است الان، ما نهی را برای آشنایی شدن گفتیم، نهی به هر حال یک مقداری آسان تر است چون لا دارد، این جا مشککش چه جهت است؟ چون لا ندارد، حرف ندارد، آن امرش، آن یک دلالت سیاقی است، اینی که توجیه خطاب می کند، لذا این جا این بحث پیش می آید که این مدلول سیاقی آیا این واداشتن می خورد به خود هیئت یعنی هیئت کارش واداشتن است، به معنای این که بعث باشد یا نه اضافه بر او باید این هم در خارج محقق بشود؟ یعنی اگر فرمودند اوفوا بالعقود اضافه بر این که ما تکلیف داریم یعنی به حسب لغت داریم می گوییم اضافه بر این که الزام است به وفای عهد این الزام از لفظی در نیامده، از هیئت در آمده، این غیر از لا تشرب است، غیر از لا تبع ما لیس عندک است، لذا این یکمی مشکل تر هم می شود به جای این که آسان تر بشود مشکل تر هم می شود، آیا این فقط بعث و زجر است؟ یا اضافه بر بعث و زجر دلالت بر تحقق ماده هم می کند؟ یعنی آیا این رابطه با ماده دارد یا رابطه با ماده ندارد؟ این چه نکته ای در این جا دارد در مسئله اوفوا بالعقود؟

پرسش: استاد اگر این رابطه ندارد مگر می شود الزام روی هوا باشد؟ باید به یک ماده ای بخورد. رابطه نداشتن با ماده چه معنا می

دهد؟

آیت الله مددی: رابطه با ماده به این معنا که بعث را به ماده می کند اما این که ماده باید محقق بشود دیگر به این نگاه نمی کند، به شما می گوید وفای به عهد بکن، این وفای به عهد اطلاق دارد اگر طرف مقابل هم مثلاً شما بگوئید کتاب را به صد تومان فروختم، طرف مقابل پول نداده، دقت بکنید، طرف مقابل وفا نکرده شما باید وفا بکنید، می گوئید آن وفا نکرده، قانون او را وادار می کند وفا بکنید یعنی می آید در اجرا هم می کشد، یعنی اگر طرف مقابل وفا نکرد مثلاً حالا مثال های دیگر مثلاً کتب الصیلام، اقیموا الصلوة، بیاییم بگوئیم که این صلوة فقط بعث شما نیست، این باید در خارج محقق بشود، همین بحثی که حکومت باید تعزیرات بگذارد تا احکام الهی اجرا بشود، بگوئیم این نسبتی که بین هیئت و این ماده هست این فقط نیست چون نسبت که این جا هست شکی ندارد، این که جای بحث ندارد، آن نسبتی که هست آیا فقط ناظر به این هست که بعث شما یا به قول ایجاد داعی در شما بکند؟ بعث هم در این جا ایجاد داعی است، برای شما ایجاد داعی بکند و لذا اسمش را غرض ادنی گذاشتند، دیگر غرض اقصی ندارد، تحقق نماز، تحقق روزه در خارج مهم نیست، شما به طرف بگو پاشو نماز بخوان! نخواند هم نخواند یا نه اقم الصلوة فقط این نیست که شما ایجاد داعی بکنید، باید کاری بکنید که این صلوة در خارج هم محقق بشود، ویل للمطففین این نیست که بگوئید شما کم فروشی نکن، نه، باید در خارج هم جامعه اسلامی این را تطبیق بکند، یکی از راه هایی که برای نظام اسلامی مطرح است همین است، این بحث اصولی است نه بحث کلامی، این تحدید دقیق مفاد صیغه افعّل است مثل اقیموا الصلوة که اجرا هم در این خوابیده است.

پرسش: پس قانون باید ملزم بکنید

آیت الله مددی: آهان

و حقیقت نظام اسلامی هم این می شود، نظام اسلامی اصولاً چون این جور می فهمد، وقتی می گوید حرّم الربا یعنی یک نظامی پیدا بود که جلوی ربا را بگیرد، نه این که فقط کار این باشد که ما بگوئیم حرام است ربا، اصلاً حرّم الربا یعنی شما از ربا محرومید، شما

.....

نباید ربا بکنید، این باید به این معنا باشد که در نظام اسلامی اضافه بر این که به مردم گفته می شود که ربا حرام است عملاً هم باید کاری بشود که نظام اجتماعی را یک جوری بچیند از جهات مختلف نظام بانکی، نظام مالی، قرض الحسنه، نکات مختلفی را باید در نظر بگیرد که مردم از ربا محروم بشوند، ربا را انجام ندهند، این یکی از وظائف است. من فکر می کنم سابقاً هم دیده بودم، اخیراً خیال می کردم زیاد دیدم مراجعه کردم خیلی ندیدم، به نظرم در نهج البلاغة این مطلب آمده که اصلاً منشا حکومت اسلامی پیاده کردن احکام است نه فقط بیان احکام اسلامی و لذا در آن روایت توقیع هم دارد که و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها، خوب دقت بکنید، مرحوم شیخ هم تصادفاً این مطلب را دارد که امام نفرمود فارجعوا فی حکمها، فارجعوا فیها، در خود آن حوادث واقعه مراجعه به فقها بکن، در خود حوادث نه این که فقیه فقط بیاید بگوید نماز این جور است، روزه این جور است، ربا این طور است، نه آن باید این کار را هم انجام بدهد، یکی از کارهایی که مقدمه می شود و لازم نیست که بحث کلامی بشود، این را با ریشه های اصولی هم از این راه که بگوییم اصلاً معنای بعث همین است، بعث این نیست که رابطه شما با این متعلق فقط ایجاد داعی در شما باشد، اضافه بر ایجاد داعی باید در این کار در خارج هم محقق بشود، حالا اگر شما انجام ندادید با یک قوتی، با یک قدرتی، با یک برنامه ریزی ای که امروز انواع انحاء برنامه ریزی می شود برای این که یک عملی انجام بگیرد، با کارهای احساسی و عاطفی و الی غیر ذلک، این اجمال بحث.

پس بنابراین ما به نظرمان می آید که بحث را در دو محور قرار بدهیم، یک محور محور لفظی و عرفی که الان توضیحاتش را گفتیم، آن وقت مثلاً و لیوفوا نذورهم، ولیوفوا اگر مستقیم به نذر خورد بگوییم عرف این را می فهمد، چون یک وجوبی به مکلفین آمده نسبت به وفا، وفای نذر، رابطه این طوری است، این مراد از این نسبت این است که مکلف آن منظور را انجام بدهد، در عین حال یک نسبت دیگری هم هست یوفون بالنذر، در این جا نذر را با واسطه فرض کرده، آن جا مستقیم این جا با واسطه، چون نذر را با واسطه فرض کرده باید یک چیزی خارج از مرحله عمل، وفای به نذر باشد، یوفون بنذر، این باب افعال این قابلیت را دارد که معنای جعل باشد یعنی يجعل نفسه وافیا بالنذر، يجعل نفسه آنی که بهش تکلیف تعلق می گیرد در حقیقت این است و لذا هم بعد گفت

یخافون یوما کان شره، این یخافون افرادی را که این رابطه را با نذر دارند از عذاب الهی می ترسند، تقوا دارند، یوفون نذرا و یخافون یوما کان شره مستطیرا.

علی ای حال کیف ما کان این را به نظر ما این طور تحلیلی که دیروز و امروز عرض کردیم این را لغوی قرار بدهیم یعنی نهایتش این است که الزام بکند افراد را به وافی بودن به نذر، این نهایتش است، الزام بکند، این آن چه که ما بحث دیگری که پیش می آید از نظر قانونی چه چیزی فهمیده می شود؟ این بحثی را که مرحوم آقای اصفهانی این جا فرمودند این بحث دوم است، ایشان بحث اول را مطرح نکردند، وارد بحث دوم شدند که ما از نظر قانونی از نهی یا از امر چه می فهمیم؟ مجرد بعث و زجر می فهمیم؟ چه به دست می آید؟ در حقیقت من معتقدم خوب بود مرحوم آقای اصفهانی اول بحث لغوی و تحلیل لغوی هیئت را می کردند، بعد می آمدند قانونی چون ممکن است بگوییم در باب قانون فقط بعث بوده یا در باب قانون ایجاد بوده، این دیگر باز بر می گردد به استظهارات قانونی و لغت قانون و زبان قانون که طبیعتا از یک مجتمع به مجتمع دیگر فرق می کند، از یک زمان به زمان دیگر فرق می کند، یکنواخت نیست.

پرسش: طبیعت را اجرای قانون می گیریم

آیت الله مددی: همین، آیا طبیعت قانون همین است؟ آیا قوانین مثلا الان عده ای هستند که اصولا کار شرائع الهی را اجرائی نمی دانند، کار شرائع الهی جنبه های اخلاقی و فقط دستور دادن است، اجرا دیگر مال، مخصوصا در بعضی از روایات و در بعضی از آیات معلوم می شود که اصولا مُلک یا مَلِک که جنبه اجرائی داشته این در قبال نبی است، کانما نبی و انبیاء یک شان داشتند و پادشاهان شان دیگری داشتند، همین شئون اخلاقی و بیان مطالب اما این شان پادشاهان بود که اجرا بود، این مطلب با تامل در عده ای از آیات قرآن هم روشن می شود و ما هم به مناسبتی اگر رسیدیم در بحث تعادل چون شاید همان روایت را بخوانیم، آن چه که از روایات تفویض ثابت می شود این است که این مطلب اجمالا همین طور بوده، معلوم نبوده انبیاء سابقین به این معنا مکلف بودند به اجرای شریعت اما این از خصائص این پیغمبر است که باید شریعت در خارج انطباق پیدا بکند، تطبیق بشود و لذا این به دنباله اش مسئله

سلطه سیاسی دارد. عرض کردیم این را اگر رسیدیم در بحث این جا که الان به همین مقدار اجمالی اشاره می کنم، اگر رسیدیم در بحث اصول إن شا الله روایت تفویض را خواندیم آن جا توضیح داده می شود.

اصلا این یک بحثی است که هم باید آیات قرآنی را نگاه کرد و هم روایات، ظاهرش این طور معلوم می شود که مثلا در انبیای سالفین این حالتی که در اسلام و در اوصیای رسول الله بوده این حالت نبوده.

و منها: أن الأمر بالوفاء بالعقدی إما مولوی أو ارشادی

اصطلاحا جایی که مثلا احکام خمس به باشد تحریم باشد، جایی که مظهر ولایت مولا است این را اصطلاحا مولوی می گویند و نقض ولایت به دنبالش کیفر دارد، اصطلاح مولوی در جایی گفته می شود که اگر مخالفت شد استحقاق کیفر یا استحقاق جزا یا استحقاق عقوبت دارد، چرا؟ چون شان مولا را مورد خدشه قرار داده است، «شخصیت مولا و آن شعاع وجودی مولا را، چون این ها حرفشان این بود که آن اطاعت امر را از شعاع وجودی مولا در بیاورند یعنی مولا غیر از آن جسمی که دارد و چشم و دست و گوش و پا، یک شعاع وجودی دارد این شعاع وجودیش منشا این است که باید اطاعت کرد، آن وقت اگر اطاعت نکرد این شعاع وجودی مولا را خدشه کرده است و خدشه به شعاع وجودی مولا استحقاق عقوبت و جزا دارد، زندان دارد یا مثلا کار های مناسب آن.

پرسش: یکی از روش هایش این است که بگوییم شعاع وجودی مولا است، غیر این هم می شود مثل قضاء لحق العبودیة مولوی و این حرف ها، عقل حکم می کند

آیت الله مددی: اگر عبودیت مراد همین عبد و مولا باشد عقل حکم نمی کند، این نتیجه اش این است، این معنایش این است، آقای خوئی هم این را دارند که این معنایش این است که شما بردگی را امر ذاتی بدانید

پرسش: بنای عقلا

آیت الله مددی: بحث بنای عقلا بحث اجتماعی است، بگوییم جریان در جامعه این طور است اما این که بگویید عقل این حکم را می کند خب این که، البته این نیست که آقای خوئی هم منفرد باشد، به نظرم در این جمهوریت ارسطو هم ایشان قائل به بردگی ذاتی است

و اصلا حرف مهم مکتب نیچه است که از فلاسفه آلمان است، اصلا حرف مهم او این بردگی ذاتی است، می گوید خداوند بشر را جوری خلق کرده که او ذاتا باید آقا باشد و این هم ذاتا باید برده باشد، یک عده باید ذاتا مالک باشند و یک عده هم ذاتا برده باشند.

پرس: تناسخ هم می شود؟

آیت الله مددی: تناسخ را که نشنیدم، آن مال حیوان است

پرسش: آن ذاتی نمی شود که بعضی ها برده باشند و بعضی ها نه

آیت الله مددی: ذات آن ها این طور است، این نیست که اعتبار باشد، این ذاتا برده است، هر کاری بکنید برده است لذا این جا حکم عقل می آید لذا می گوید عقل حکم می کند کسانی که برده اند حرف آن آقایانی را که آقا هستند گوش بکنند، این را حکم عقل گرفتند، یک کتابی هم دارد که به فارسی هم ترجمه شده و چنین گفت زرتشت، خلاصه اش این است، البته حرف های این که خیلی پرت و پلا است، نیچه را نمی شود فیلسوف گفت، آخرش هم در تیمارستان بردند، به نظرم از اولش هم خیلی درست نبود، علی ای حال یک مقدار از کتابش را خواندم کتابش هیچ سر و تهی ندارد حرف های پرت و پلا عجیب و غریبی دارد.

علی ای حال کیف ما کان قضاء لحق العبودية را نمی شود قبول کرد.

بله بحث این را زیربنای قانون قرار بدهیم و بگوییم اگر کسی مخالفت قانونی کرد این در حقیقت مثل عبد که چطور مخالفت مولا می کند استحقاق عقوبت دارد این هم همین طور و این را هم قبول نکردیم

و منها: أن الأمر بالوفاء بالعقدی، وفای عقدی را نمی فهمم، از باب اصطلاح است

إما مولوی أو ارشادی

من فعلا عبارت ایشان را بخوانم

پس بنابراین از اول می خواهیم وارد بشویم، ایشان خوب بود که این مبحث را اول لغویا تحلیل می کرد، مثل این که ما لغویا تحلیل کردیم، بعد می آمد در قانون، اولاً باید می گفت این هیئت یعنی هیئتی که هست فقط خورده به مکلف، می گوید جئنی بماء این هیئت

کارش این اس که یک رابطه ای بین مکلف و بین آوردن آب درست می کند به این معنا که در او ایجاد داعی بکند، فقط همین، این بعث تنها می شود، مشکل این عبارت به لحاظ، حالا قانونیش خب چون قوانین مختلف اند اما به لحاظ ادبیش چون مفاد، مفاد هیئت است، شبیه دلالت سیاقی است و معنای حرفی است این تحلیلش یکمی مشکل است چون در این جا هیئت هست، معنای حرفی هست، کار این معنای حرفی چیست؟ معنای جثنی بماء چیست؟ ما عرض کردیم یک بحث لغوی داریم این بحث لغویش همین جور شد، یکی این که بعث باشد و یکی تحقق آوردن آب باشد و یکی هم این که هر دو باشد

إما مولوی و إما ارشادی و الارشادی إما إلى الصحة أو إلى اللزوم أو إليهما معا

اگر ارشاد باشد نکته اصلی اوفوا بالعقود بعث نیست، نکته اصلیش وفای عقد است یعنی لزوم عقد است یا نکته اصلیش صحت عقد است، ایشان این جور گرفتند، حالا ما وضعی گرفتیم به معنای فساد، ایشان ارشادی گرفتند، اگر وضعی به معنای فساد باشد این که می گوید ارشاداً إلى الصحة مثل همان است، هیچ فرق نمی کند.

حالا به خاطر احترام ایشان عبارت را بخوانیم، عرض کردیم بحث را خیلی واسع تر از این حرف ها بگوییم، آن وقت در مثل وفای به عقد هم خوب دقت بکنید یک دفعه ایفاء یا وفاء مستقیم به آن چیز می خورد مثل و لیوفوا نذورهم، مستقیم به آن چیز می خورد، اوفوا الکیل، این یک نحوه است، یک دفعه به یک چیزی به واسطه می خورد یعنی آن را جداگانه فرض می کند، باید این طور باشد که یعنی وقتی گفت اوفوا بالعقود، خوب دقت بکنید مشکل این از کجا پیدا شده؟ هیئت است، هیئت افعّل که در این جا بکار برده شده می آید یک رابطه ای میان وفا و بین مکلف، این رابطه بین مکلف و وفاء را نسبت به عقد، یعنی عقد را فرض می کند واقع شده، نسبت به او می آید این رابطه را ایجاد می کند، خوب دقت کردید؟ آن وقت این جا حرف ما این است که از نظر لغوی یک جور تحلیل می کنیم که الان بیان شد، از نظر قانونی قوانین باید حساب کرد، مثلاً اگر فرض کنید در لغت عرب این این طور است که وقتی گفت جثنی بماء یعنی باید آب را بیاورد، وادارش می کند آب را بیاورد و اگر بیاورد ممکن است مثلاً یک عبد دیگری یا پسر مولا یکی تو گوش این عبد بزند بگوید پاشو برو حتماً آب را بیاور یعنی یک نیروی اجرایی در کار بیاید که ایشان آب را بیاورد، این مقدار از

.....
اوفوا بالعقود یا این مقدار از جثنی بماء در می آید چه مقدار؟ این به قانون بر می گردد. من به نظرم می آید که این جا که کار را مشکل می کند این است که آیا مقدار قانونی دقیقا با همان مقدار لغوی مساعد است یا نه؟ مثلاً مثل ابوحنیفه می گوید اگر گفت لا تبع ما لیس عندک دلالت بر صحت می کند، هم حرمت هم صحت اما اگر گفت لا تصله فی وبر ما لا یوکل لحمه دلالت بر حرمت می کند، بر صحت و فساد دلالت نمی کند، یعنی معاملات را می گوید دلالت بر صحت می کند نه این که نمی کند اما در عبادات دلالت نمی کند، لا تصله فی وبر ما لا یوکل لحمه معنایش این نیست که نماز باطل است، ما عرض کردیم ما باشیم و طبق قاعده دلالت بر فساد هم می کند چون دلیلی نداریم که لا فقط به هیئت بخورد، لا ممکنک است به ماده هم بخورد، امکان دارد دیگر، اگر به هیئت خورد یعنی زجر کرده، اگر به ماده خورد صلوة نیست و لذا به ذهن خود ما این جور آمد که این دلالت بر فساد می کند و این دلالت هم لفظی است و احتیاج به قاعده ملازمه هم ندارد، دو تا مدلول در آن واحدند، نهایت این است که اگر به صیغه نهی بود بیشتر به ذهن ابتدائاً و مستقیم تر و روشن تر زجر می آید و بعد هم فساد، بعد نه این که دلالت بر این ملازمه، آن یکمی ظهورش کمتر است، اگر نفی بود که به صیغه نفی بود آن دلالت بر فسادش قوی تر است یعنی روشن تر است.

پرسش: می فرمایید هر دو فعلیت دارد؟

آیت الله مددی: بله ظاهرش این طور است

بلکه اگر نفی به جمله اسمیه بود مثلاً لا صلوة إلا لمن استقبل القبلة مثلاً، لا احرام إلا من المواقیت التي وقتها رسول الله، ما تصادفا هر دو را داریم، لا ینبغی لک أن تحرّم إلا من المواقیت، این جا ببینید فعل آمد لا ینبغی لک، لا احرام إلا من المواقیت، نظر خود بنده صاحب تقصیر به لحاظ لغت این است مگر دلالت خارجی بیاید، نظر این است که هر دو از این استفاده می شود، هم زجر در هر دو و هم فساد در هر دو لکن فرقی این است که اگر نهی بود آن زجرش واضح تر است نه این که معنای دوم ملازم است، آن زجرش لا تصل زجرش واضح تر است، نفی صلوة هم توش هست، ملازمه هم نیست اما اگر گفت لا احرام، لا صلوة إلا بفاتحة الكتاب، لا صلوة إلا بطهور، این هم همین طور است فرق نمی کند لکن واضح ترش نفی است یعنی به ماده بر می گردد یعنی به اصطلاح معروف ابتدائاً

آن ظهور بدوی را به قول امروزی ها دارد که همچنین مستقیم به ذهن انسان می آید لا صلوة إلا بفاتة الكتاب اصلا نماز نیست، بدون فاتحه نماز نیست لکن وقتی نماز نبود پیش شارع و ما باید این ها را به تعبد شرعی انجام بدهیم پس اگر شما آمدید صلوة را بدون فاتحه کردید شما هم کار حرام کردید، روشن شد؟ آن لا تصل فی وبر ابتداء است، نمی خواهیم بگوییم یکیش صریح است و یکیش کنایه است، نمی خواهیم بگوییم یکیش حقیقت است و یکیش مجاز است، نمی خواهیم بگوییم یکیش اول می آید و دومیش به ملازمه می آید، مراد روشن می شود؟

پرسش: استعمال لفظ در اکثر از معنا نمی شود؟

آیت الله مددی: دو تا معناست دیگر

پرسش: لا صلوة إلا بفاتحة حرمتش خیلی غیر عرفی است

آیت الله مددی: شریعت است دیگر، چرا؟

پرسش: باطل است دیگر، چه کار حرامی انجام داده؟

آیت الله مددی: خب چرا خوانده؟

پرسش: باطل است کار لغوی انجام داده

آیت الله مددی: نمی شود، عنوان صلوة، می گوید تو حق نداری، نمی گوید صلوة، خودش می گوید می خواهم نماز بخوانم بی وضو نماز بخوانم

پرسش: وقتی شرایط را احراز نمی کنی اصلا به این فکر نمی کنی

آیت الله مددی: شما اشتباه نکنید احراز نمی کند یک چیز است، نه بی وضو است و می گوید می خواهم نماز بی وضو بخوانم، این که دیگر بحث احراز نیست

پرسش: لا صلوة إلا لجار المسجد چه؟

آیت الله مددی: چون آن دلیل آمد مال کمال است و إلا مقتضای قاعده باطل است، اهل سنت هم که باطل می دانند، آن ها که خیلی شدیدند

پرسش: در لا صلوة إلا بفاتحة فتوا به حرمت داریم؟

آیت الله مددی: آن جا مشککش این است که الان فقهای ما اصلا آن جا اگر لا تصل إلا بطهارة هم باشد باز هم فتوای به حرمت ندادند، لا تصل فی وبر ما لا یوکل لحمه هم فتوا به حرمت ندادند با این که لا تصل هم هست، می گویند ارشاد است به جزئیت و مانعیت، آن جا هم فتوا ندادند، اگر بحث فتوا باشد. آن وقت ما دو تا تعبیر داریم لا احرام إلا من المواقیت التي وقتها رسول الله، لا ینبغی لک أن تحرّم إلا من المواقیت التي وقتها رسول الله، سوال این است که دو تا معناست، لا احرام با لا تحرّم دو تا معناست؟ من نظرم یکی است پرسش: فهم قدما چطور بود؟

آیت الله مددی: تحرّم الصلوة فی وبر ما لا یوکل لحمه، فهمشان حرمت بود، آن وقت آمدند بحث بطلان را به ملازمه گفتند، این در اصول اهل سنت و اصول قدمای ما. جدیدی های ما اصلا حرمت نگفتند، اصلا بطلان گفتند، نه بطلان بلکه جزئیت و شرطیت پرسش: از قدما فتوا به حرمت داریم

آیت الله مددی: ظاهر همین است، اصلا بحث این که نهی در عبادات مستلزم فساد است معنایش همین است اصلا

پرسش: این مستلزم تعدد ملاکات در فعل واحد است یعنی یک فعل دو تا عقوبت دارد

آیت الله مددی: دو تا ندارد، یکی دارد

پرسش: این صلوة انجام نداده یک عقوبت، در عین حال

آیت الله مددی: آن که به جای خودش محفوظ است، این که اصلا آمده نماز بدون طهارة خوانده این فساد است، عرض کردم روایت هم داریم که عن قوم صلّوا بلا طهارة فخسف الله بهم الارض اما سندش روشن نیست، ظاهرش این است که به خاطر بی طهارة بودن است

و صَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ